

# پژوهشی پیرامون مفهوم «حق و ابعاد آن» در فلسفه سیاسی کانت

اصغر سلیمی نوه

## چکیده

ایمانوئل کانت به واسطه «انقلاب کپرنیکی» که در عرصه سیاست و مدیریت جامعه ایجاد کرده است همواره مورد توجه اندیشمندان و سیاستمداران قرار داشته است. در فلسفه حقوق او با تعاریفی که از مفهوم «حق» و «تکلیف» ارائه می‌دهد جایگاه آزادی و مالکیت را در فلسفه خود متمایز از سایر فیلسوفان مطرح می‌کند. در دیدگاه کانت حق عبارت از مجموعه شرایطی است که به موجب آن گزینش یک نفر می‌تواند طبق قانون کلی اختیار با گزینش فرد دیگری متحد شود. از اینرو کانت همواره سعی می‌کند که منشأ کلیه احکام حقوقی را در عقل جستجو کند.

## کلید واژه‌ها:

حق، حقوق شهروندی، شورش و انقلاب، الزام سیاسی، مالکیت، قرارداد اجتماعی

## مقدمه

ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) فیلسوف آلمانی عصر روشنگری، که در فلسفه محض و فلسفه اخلاق از شهرت و اعتبار بالایی برخوردار است. عمدتاً توسط مورخان اندیشه سیاسی مورد غفلت و بی‌اعتنایی قرار گرفته است. مطالعات اولیه آثار سیاسی کانت بیانگر آن است که فلسفه

سیاسی او نیز به مانند فلسفه نظری او از یک انسجام و تعمق گسترده‌ای برخوردار می‌باشد. کانت عمده مباحث فلسفه سیاسی خود را در مابعدالطبیعه اخلاق تحت عنوان *of Right Doctrine* و در رساله صلح دائم<sup>۱</sup> *Zum ewigen frieden* در مقاله‌ای تحت عنوان نظریه علم تاریخ<sup>۲</sup> همچنین در مقاله‌ای تحت عنوان روشنگری چیست؟<sup>۳</sup> مطرح کرده است.<sup>۴</sup> او در این تالیفات موضوعات و مسائل متفاوت سیاسی از قبیل آزادی، دولت مدنی، قوانین عادلانه، عدالت، انواع حکومتها، قدرت، تفکیک قوا، وضع طبیعی، حقوق غیر قابل سلب مردم، قرارداد پایه‌ای، اراده عمومی، منع شورش و انقلاب، اصلاحات، مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز، اطاعت و الزام سیاسی را مورد بررسی قرار داده است. با ملاحظه این مباحث و آثار سیاسی مکتوب کانت، درمی‌یابیم که سیاست بعنوان یک دغدغه ذهنی و مشکل اصلی در دوره فلسفه نقدی او بوده است.

اما نکته اساسی که در فلسفه سیاسی کانت در خور توجه و تأمل است این است که سیاست کانت نیز اخلاقی است یعنی در اینجا این اخلاق است که بر سیاست حکم می‌راند و فلسفه حق نیز در دل فلسفه اخلاق قرار می‌گیرد. لذا کانت در آثار سیاسی‌اش می‌کوشد تا با تکیه بر آنچه که در اخلاق تثبیت کرده است ضرورت مسئولیت و مشروعیت یک حکومت را اثبات کند.<sup>۵</sup>

### مفهوم حق و انواع آن

حق چیست؟ به عقیده کانت این مسئله که حق چیست؟ برای حقوقدانان به همان اندازه سرگردان‌کننده است که مسئله حقیقت برای منطق‌دانان. کانت در مابعدالطبیعه اخلاق آموزه حق را اینگونه توصیف می‌کند (در پی نقد عقل عملی باید نظامی می‌آمد (بنام) مابعدالطبیعه اخلاق: شامل اصول اولیه مابعدالطبیعه تعلیم (آموزه) حق، آموزه حق بعنوان اولین بخش تعلیم اخلاق چیزی است که به یک نظام استنتاج شده از عقل نیازمند است که می‌توان آن را مابعدالطبیعه حق نامید).<sup>۶</sup>

در این کتاب کانت در پی اثبات این مطلب است که چگونه امر مطلق متعین در مورد تمام افراد بشر قابل اعمال است که این کتاب در دو بخش تنظیم گردیده است: نظریه مربوط به حق که در آن کانت بخش اعظم فلسفه سیاسی خود را بازگو می‌کند و نظریه مربوط به ارزش که به جنبه‌های دیگر فلسفه اخلاق او اختصاص دارد.

کانت بیان می‌دارد که لازمه اخلاقی بودن انسانها این است که آزادانه غایات مشروع خود را برگزینند و لازمه تحقق این امر این است که ما بگونه‌ای، زمینه را فراهم کنیم که افراد در انتخاب غایات خودشان آزاد باشند. یعنی شرایط اجتماع بگونه‌ای باشد که بتوان زمینه اخلاقی بودن درست را برای آحاد جامعه فراهم کرد. اگر هدف تعالی فرد است باید آن عواملی را که مخل این تعالی هستند و مانع آزادی بیرونی افراد می‌شوند کاهش داد. تا در نهایت به یک جامعه آرمانی و ایده‌آل مبتنی بر صلح دائم، برسیم. راه رسیدن به این امر تعالی را کانت در فلسفه حقوق خود بیان

می‌کند.

کانت در نخستین تعریفی که برای حق ارائه داده است می‌گوید: حق عبارت از مجموعه شرایطی است که به موجب آن گزینش یک نفر می‌تواند طبق قانون کلی اختیار با گزینش فرد دیگری متحد شوند.<sup>۷</sup> کانت همواره سعی می‌کند که منشاء احکام حقوقی را در عقل جستجو کند. عقلی که قانونگذاری می‌کند و در واقع عملی که مطابق با قانون باشد را وضع می‌کند. به همین منظور او سه ویژگی اساسی را جهت دست یافتن به مفهوم حق بیان می‌کند. تا از مفهوم ارزش و فضیلت نیز متمایز گردد. او بیان می‌کند که مفهوم حق اولاً با رابطه بیرونی و واقعاً عملی فردی با فرد دیگر، تا آنجا که افعال آنها بتواند بر یکدیگر موثر باشند، ارتباط دارد.

ثانیاً حق همواره در ارتباط با گزینش و انتخاب فرد دیگری معنا پیدا می‌کند و ثالثاً در این رابطه گزینش، مقصود و غایتی که هر فردی در ذهن خود از طلب کردن چیزی در ذهن دارد، مد نظر نمی‌باشد.<sup>۸</sup>

با توجه به تعریفی که کانت از فعل حق ارائه می‌دهد می‌توان بیان کرد که فعل حق آن فعلی است که اگر من آن را برگزیدم این گزینش من مخل گزینش فرد دیگری مطابق قانون عام نباشد و آزادی اراده هر شخص را در کنار آزادی هر شخص دیگری حفظ کند. از آنجائیکه موجودات انسانی با یکدیگر در زمان و مکان معینی زندگی می‌کنند، دارای ارتباطهای بیرونی هستند و بر اعمال یکدیگر تاثیر می‌گذارند و تنها موضوع حق می‌باشند. آزادی قابل اطلاق برای آنها همانا آزادی بیرونی است که کانت از آن بعنوان حق ذاتی (فطری) هر یک از ابناء بشر یاد می‌کند. بیان امری گفتار کانت بدین نحو است «در خارج چنان عمل کن که کاربرد آزاد گزینش تو بتواند مطابق قانون کلی عام با اختیار دیگران هماهنگ باشد.»

مطابق با این قانون عام همواره نوعی الزام بردگی تحمیل می‌شود. اما این الزام غیر از الزامی است که در قوانین اخلاقی مطرح است. در قوانین اخلاقی ضامن اجرای تکلیف فعل اخلاقی فقط انگیزه درونی برای انجام خود تکلیف است و از هیچ عامل بیرونی این الزام بر ما تحمیل نمی‌شود. اما الزامی که در قانون عام وجود دارد همان اعمال زور می‌باشد که کانت آن را با اصل عام حق هماهنگ و متصل می‌داند و می‌گوید: مقاومت در مقابل نفوذ یک اثر تقویت کننده و هماهنگ با آن است. به هر حال هر باطل و ناحقی طبق قانونهای کلی، مانع آزادی است. اما اعمال زور عبارت است از ممانعت یا مقاومت در مقابل آزادی. بنابراین اگر کاربرد نوعی آزادی طبق قانونهای کلی، خود مانع آزادی باشد، الزامی که در مقابل آن قرار می‌گیرد — به عنوان مانع در مقابل ممانعت از آزادی — طبق قانونهای کلی، با آزادی هماهنگ یعنی حق است.<sup>۹</sup> بنابراین اعمال قدرت علیه کسی که به آزادی دیگران تجاوز می‌کند با حق سازگار است.

البته کانت بر حسب نوع قانونگذاری دو قسم از قوانین اخلاقی را از هم متمایز می‌سازد و بیان می‌کند که قانونی که عملی را مکلف و در عین حال آن تکلیف را انگیزه عمل قرار دهد قانون اخلاقی است. اما قانونی که تکلیف را بعنوان انگیزه عمل، جزء قانون نداند و غیر از خود تکلیف

انگیزه دیگری را برای عمل بپذیرد قانون قضایی نامیده می‌شود.<sup>۱۱</sup> در ادامه کانت معیار تکالیف حقوقی را مشروعیت یا قانونمندی (Legality) و معیار تکالیف فضیلت یا اخلاقی را اخلاقیات (morality) ذکر می‌کند. همچنین بواسطه اینکه در تکالیف حقوقی مولفه حق نهفته است از تکالیف اخلاقی متمایز می‌باشند. بدین نحو که اگر ما در انجام تکالیف خود کوتاهی کنیم طرف مقابل می‌تواند این حق را استیفاء کند اما در تکالیف اخلاقی چنین حقی وجود ندارد. به همین دلیل کانت خاطرنشان می‌سازد که اگر ما در برابر فردی هم تکلیف حقوقی داشته باشیم و هم تکلیف اخلاقی، اولی این است که ابتدا تکالیف حقوقی خود را انجام دهیم. اما وجه بارز تمایز میان تکالیف حقوقی و تکالیف اخلاقی در نوع قانونگذاری آنهاست نه در نوع تکالیفی که مستلزم آنها هستند. بعنوان مثال وفای به عهد از یک جهت فعل اخلاقی است. بدین صورت که اخلاق به من حکم می‌کند که حتی وقتی هیچگونه الزام و اجباری در کار نیست انسان به وعده خود وفا کند و این یک عمل فضیلت‌مندانه است، و از جهتی خود این وفای به عهد یک تکلیف حقوقی محسوب می‌شود. بدین نحو که اخلاق حکم می‌کند که من به عهدی که بسته‌ام وفا کنم. حتی اگر طرف مقابل نتواند مرا به این کار ملزم کند. اما خود این عمل مستلزم این است که قانون و تکلیف منطبق با آن از تکلیف حقوقی استنتاج شده باشند. بنابراین وضع این قانون که باید به قول و عهد خود وفا کرد در فلسفه حق صورت می‌گیرد. کانت در این مورد بیان می‌کند که: قانونگذاری اخلاقی آن نوع باشد. پس وفای به عهد یک تکلیف خارجی است اما حکم به اینکه این عمل بدون توجه به انگیزه دیگری فقط به این دلیل باید انجام شود که یک تکلیف است صرفاً متعلق به قانونگذاری داخلی (یعنی اخلاقی) است.<sup>۱۲</sup>

بر همین اساس می‌توان گفت که تکالیف حقوقی بر اساس آزادی بیرونی تنظیم می‌شوند اما تکالیف اخلاقی مبتنی بر آزادی درونی هستند و الزام موجود در این نوع تکالیف درونی است در حالیکه الزام حاکم بر تکالیف حقوقی، بیرونی است.

در ادامه کانت با بیانی نسبتاً مفصل به تبیین وظایف کامل و ناقص افراد در مقابل خود بر دیگران می‌پردازد. وظایفی که شخص در مقابل خود و دیگران دارد به دو صورت کامل و ناقص بیان می‌شوند. وظایف کامل از نظر کانت وظایفی است که انسان در برابر اجرا یا عدم اجرای افعال مشخص دارد. برای مثال: خودکشی نکن؛ بعنوان وظیفه‌ای کامل، وظیفه‌ای است که شخص در قبال خود دارد. و؛ قول دروغ نده؛ بعنوان وظیفه‌ای کامل، وظیفه‌ای است که شخص در قبال دیگران دارد.

اما وظایف ناقص در نظر کانت مستلزم آن است که مردم بعضی از اصول معینی را اتخاذ کنند و در موقعیت‌های مناسب بر اساس آن اصول عمل کنند. برای مثال شکوفا کردن استعدادهاى خود بعنوان یک وظیفه ناقص شخص در قبال خود محسوب می‌شود. و نیکوکار بودن بعنوان وظیفه ناقص شخص در قبال دیگران محسوب می‌شود.

اما تفاوت این دو نوع وظایف از نظر کانت در این است که در وظایف نوع دوم مردم را نمی‌توان به

اتخاذ اصول و یا عمل به آنها مجبور کرد. زیرا اراده مردم همواره آزاد و اتخاذ اصول، عملی است که آنها باید با آزادی و اختیار خود انجام دهند. اما در وظایف نوع اول می‌توان از اجبار یا فشار استفاده کرد. بنابراین از نظر کانت این نوع از وظایف، وظایف کامل موضوع قوانین حقوقی می‌تواند قرار بگیرد. البته کانت در اینجا وظایف کامل شخص در قبال خود را از این موضوع خارج می‌کند و تنها وظایف کامل شخص در قبال دیگران را موضوع قوانین حقوقی می‌داند.<sup>۱۳</sup>

## اقسام حق

کانت در مابعدالطبیعه اخلاق، اقسام حق را با در نظر گرفتن دو قسم کلی حقوق خصوصی و حقوق عمومی، ذکر کرده است. حقوق خصوصی مربوط به مجموعه قوانینی است که لازم نیست از خارج برای عموم اعلام شود و متعلق این حقوق همان اشیاء خارجی هستند. کانت در سه فصل جداگانه بطور مبسوط آنها را ذکر کرده است.

مجموعه این حقوق را می‌توان در نمودار ذیل نمایش داد:<sup>۱۴</sup>

حقوق خصوصی

فصل اول معنای مالکیت

فصل دوم چگونگی تحصیل

فصل سوم تملک مشروط

۱. حق به شیء

۲. حق به شخص

۳. حق به شخص همچون حق به شیء

۴. تملک آرمانی

عمومی

۱. حق حکومت

۲. حق ملی

۳. حق بین‌الملل

این تقسیم‌بندی از حقوق در واقع همان فهرست کلی تقسیمات آموزه حق می‌باشند. اما در یک تقسیم‌بندی کلی از حقوق از؛ حق طبیعی؛ و؛ حق موضوعه؛ (قانونی) یاد می‌کند و می‌گوید: حقوق بر اساس تعلیم منظم، تقسیم می‌شود به حق طبیعی که صرفاً مبتنی بر اصول پیشینی است و حق موضوعه قانونی که ناشی از اراده یک قانونگذار است.<sup>۱۵</sup>

در این میان دو قسم حق فطری و حق اکتسابی را از اقسام حق طبیعی می‌داند و بیان می‌کند که: حق فطری حقی است که بدون وابستگی به هر نوع فعل حقوقی از طبیعت ناشی شده باشد و تملک حقی است که از چنین فعلی نتیجه شده باشد. حق فطری را می‌توان حق درونی هم نامید. زیرا حق خارجی همیشه تملکی نامیده می‌شود.<sup>۱۶</sup> پس بنابراین حق اکتسابی مجموعه حقوقی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

است که بر اساس قوانین positive (اصول موضوعه) برای افراد جامعه ایجاد می‌شود. یعنی موجودیت این قوانین وابسته به جامعه و قوانین مصوبه آن می‌باشد. اما حق فطری آن حقی است که هر فرد به خودی خود مقدم بر قانونگذاری بیرونی واجد آن است. کانت مدعی است که تنها یک حق فطری وجود دارد و آن حق آزادی است: «اختیار عدم وابستگی به قدرت الزام‌کنندگی گزینش دیگران تا آنجا که طبق یک قانون کلی با اختیار دیگران هماهنگ باشد. تنها همین حق اصلی است که به موجب صرف استعداد بشری هر کس به هر فردی تعلق می‌گیرد.»<sup>۱۷</sup>

اختیار یا آزادی جزئی از هستی انسان را تشکیل می‌دهد و به اصطلاح کانت از اصول موضوعه عقل عملی محسوب می‌شود. قوانین اختیار به نحو پیشینی از درون ذات خود انسان برآمده و هرگز شان تجربی ندارد. بلکه این رفتارهای تجربی و عملی ما هستند که باید بر آن منطبق گردند. اما این آزادی چون بیرونی است حفظ و نگهداری آن به نگاهبان بیرونی نیاز دارد. لذا تامین و حفظ این آزادی ضرورت ایجاد حکومت را لازم می‌سازد و مشروعیت این حکومت نیز بواسطه این حق فطری تامین می‌شود.

کانت مظاهر اساسی این حق فطری را در سه مقوله جای می‌دهد: ۱- حق انجام دادن کاری ۲- حق دارا بودن چیزی ۳- حق بودن در وضعیتی خاص.

به نظر کانت وقتی کسی دارای حق انجام کاری است که بتوان برای جلوگیری از دخالت دیگران اعمال زور کرد. وقتی کسی دارای حق داشتن چیزی است که بتوان از زور برای جلوگیری دیگران از گرفتن آن چیز از او استفاده کرد و یا زور در جهت تحکیم مالکیت او بکار برد و در نهایت کسی دارای حق بودن در یک وضعیت خاص را دارد که بتوان از زور در مقابل کسانی که مانع قرار گرفتن او در آن وضعیت می‌شوند استفاده کرد.<sup>۱۸</sup>

در این میان یکی از جلوه‌های بارز حق ذاتی آزادی مالکیت می‌باشد. که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم.

## مالکیت

از جلوه‌های بارز فلسفه سیاسی کانت حق مالکیت می‌باشد و کانت از آن به عنوان یکی از مهمترین مظاهر حق ذاتی آزادی یاد می‌کند. مالکیت یکی از مولفه‌های مهمی است که در دوره جدید با تئوری سیاسی فیلسوفان گره خورده است و بعنوان یکی از شاخص‌های اساسی برای تعیین نوع حکومت یک جامعه تلقی می‌گردد. بیان کانت در باب مالکیت بدین قرار است که «چیزی حقا مال من است که چنان با آن مرتبط باشم که اگر دیگری بخواهد بدون رضایت من از آن استفاده کند، به من زیان می‌رساند. شرط درون ذهنی (فاعلی) امکان استفاده از چیزی کلا» عبارت است از مالکیت.<sup>۱۹</sup>

کانت برای مالکیت اقسامی چند ذکر می‌کند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. مالکیت حسی - تجربی و دیگری مالکیت عقلانی. مالکیت حسی و فیزیکی یک شیء صرفاً

بر تصاحب جسمانی آن شیء دلالت می‌کند. و حال آنکه مالکیت عقلانی دلالت بر یک مالکیتی می‌کند که وابسته به تصاحب فیزیکی با اصل شیء نیست. بلکه آنگاه حاصل می‌شود که حتی اگر من شیئی را در تصاحب فیزیکی خود نداشته باشم ولی عقل حق مالک بودن آن را به من بدهد. بنابراین با صرف تصاحب چیزی نمی‌توان خود را مالک آن دانست به همین سان با صرف در اختیار نداشتن آن نیز نمی‌توان سلب مالکیت از خود و یا هر کس دیگری نمود.

کانت معتقد است که شخص تنها در صورتی می‌تواند بصورت مشروع مالک چیزی شود که همه کسانی که در کنار او زندگی می‌کنند از حق خود مبنی بر استفاده از آن چیز صرف‌نظر کنند. بنابراین برای حق مالکیت بر یک شیء هیچگونه شرایط مادی و تجربی وجود ندارد.

در تعلق جان لاک (John Lock) از مالکیت صرف انجام دادن کار فیزیکی بر روی چیزی، برای مالک بودن آن کافی است بیان او در این مورد بدین گونه است که: «کار است که در بخش اعظم امر عامل ارزش چیزهایی می‌شود که ما در این جهان از آنها بهره‌مندیم.»<sup>۲۰</sup>

مثلاً آبی که در یک جوی روان است هیچکس مالک آن نیست اما همینکه من مقداری از آن را برداشتم و داخل کوزه‌ای ریختم من مالک آن بخش از آب می‌شوم. کانت در باب متعلقات مالکیت معتقد است که تنها چیزهای بیرونی (خارجی) صلاحیت مالکیت را دارند و این ارتباط مستقیمی با حق آزادی بیرونی دارد. تبیین کانت بدین صورت است که آزادی شامل مالکیت نیز هست: «آزادی تنها در صورتی می‌تواند محدود شود که قرار باشد آزادی دیگران محفوظ بماند. اما تملک دارایی سبب محدود شدن آزادی دیگران نمی‌شود...»

بدین ترتیب محدود کردن امکان مالکیت مشروع چیزهای بیرونی، به منزله محدود کردن آزادی فرد برای چیزی غیر از حفظ آزادی دیگران خواهد بود که این امر ضرورتاً با غایت نهایی طبیعت در تعارض است.»<sup>۲۱</sup>

کانت متعلقات خارجی مالکیت را در سه مقوله محدود می‌کند:<sup>۲۲</sup>

الف - یک شیء جسمانی خارج از وجود من ب - گزینش شخص دیگری برای انجام عمل خاصی ج) وضعیت شخص دیگری نسبت به من.

در مورد اینکه یک شیء جسمانی در چه صورتی متعلق تملک قرار می‌گیرد کانت می‌گوید: من نمی‌توانم چیزی را که در مکانی خارج از من وجود دارد مال خود بنامم مگر اینکه بتوانم مالکیت خود را عملاً بصورت دیگری (غیر جسمانی) اثبات کنم.<sup>۲۳</sup>

بنابراین در مورد مثلاً یک سیب من نمی‌توانم به صرف در دست داشتن آن ادعای تملک آن را داشته باشم. بلکه فقط تنها در صورتی من مالک آن هستم که حتی اگر آن را بر زمین بگذارم باز مالک آن باشم. بعلاوه مالکیت من در مورد همسر و فرزند و مستخدم خود زمانی صادق است که به لحاظ تجربی من مالک آنها نباشم، بلکه به این دلیل من می‌توانم بگویم آنها مال من هستند که چنین اراده کرده‌ام یعنی عقل عملی من اینگونه حکم کرده است که تا آنجا که در زمان و مکان خاصی قرار دارند این یک مالکیت صرفاً حقانی (معقول) باشد.





را در قالب سه عنصر: حق ازدواج، حق والدین و حق فرد نسبت به خدمتگذار مطرح می‌کند.<sup>۲۹</sup> حق ازدواج، بعنوان نخستین حق از حقوق خانواده عبارت است از: استفاده متقابل یک انسان از توانایی‌ها و اعضای جنسی انسان دیگر.<sup>۳۰</sup> مالکیتی که در اینجا مطرح می‌گردد به این معنا نیست که انسان مالک شخصیت دیگری باشد بلکه به این معناست که انسان می‌تواند از شخصیت کسی بعنوان یک شیء و یک وسیله برای وصول به اهداف خود بدون درهم شکستن شخصیت او استفاده کند. اما این هدف و غایت، بعنوان شرط استفاده حقوقی از اشخاص، باید یک غایت اخلاقاً ضروری باشد. بنابراین یک مرد نمی‌تواند صرفاً به یک زن تمایل داشته باشد فقط بخاطر اینکه بعنوان یک شیء از او لذت ببرد و یک زن هم نمی‌تواند صرفاً بخاطر لذت بردن خود را تسلیم او کند. چه در این صورت هر دو شخصیت انسانی خود را از دست داده‌اند مگر اینکه با هم ازدواج کنند و قرارداد اجتماعی فقط از طریق مجامعت زناشویی به اجرا درمی‌آید.<sup>۳۱</sup>

در رابطه با حق والدین کانت بیان می‌کند که از آنجایی که فلسفه ازدواج تولید مثل است والدین نسبت به فرزندان خود حقوقی دارند و فرزندان نیز از حقوقی برخوردارند: فرزندان بعنوان اشخاص به موجب تولد خود نسبت به والدین دارای این حق فطری اصولی هستند که تا هنگامیکه بتوانند از خود مراقبت کنند توسط والدین از آنها مراقبت شود و این حق مستقیماً به موجب این قانون به آنها تعلق می‌گیرد.<sup>۳۲</sup>

در مقابل وقتی که والدین تربیت فرزندان را به انجام رساندند تنها حقی که بر فرزندان حاصل می‌شود صرف تکلیف فضیلت یعنی وظیفه سپاسگذاری از آنها می‌باشد.

و نهایتاً اینکه فرد و رئیس خانواده نسبت به مستخدم خود یکسری حقوقی را باید رعایت کند. هر چند که این مستخدم از بسیاری از حقوق محروم است اما هیچگاه نباید بعنوان یک شیء در نظر گرفته شود. بیان کانت در این مورد بدین قرار است: «مستخدمان بخشی از ملک رئیس خانواده‌اند. اما او نمی‌تواند خود را صاحب آنها بداند. زیرا او فقط به موجب قرارداد، آنها را تحت سلطه خود قرار داده است اما در این قرارداد استفاده رئیس خانواده از آنها اینگونه نیست که تام و تمام باشد. بنابراین کل زندگی مستخدم را در بر نمی‌گیرد و به همین جهت هرگز نباید بعنوان برده تلقی شود.»<sup>۳۳</sup>

### حکومت و قراردادهای اجتماعی

به نظر کانت تنها طریقی که می‌تواند مالکیت مشروع مردم بر چیزهای بیرونی را تامین نماید. حکومت است کانت استدلال می‌کند که حق ذاتی به آزادی بیرونی همانا حق مالکیت چیزهایی است که بیرون از شخص قرار دارند و این حق تنها از طریق حکومت و در درون یک حکومت محقق شود. و هر کس که در بیرون از آن قرار داشته باشد مانع از احقاق این حق می‌شود از آنجائیکه انسان موجودی است ذاتاً آزاد و مستقل، لذا اگر نهادی بنام حکومت تاسیس شود این

باید بر اساس حق ذاتی و فطری انسان یعنی آزادی باشد. این اختیار مبین استقلال وجودی انسان است به همین جهت قوانین سیاسی و اجتماعی که فرد باید از آنها پیروی کند صرفاً محدود به قوانینی است که از ذات عقل برخاسته‌اند. جامعه‌ای که بر اساس قوانین عقلانی صورت یافته باشد جامعه‌ای است قانونمند و در چنین نظامی هر فردی در اجرای قانون تابع اراده خویش است و اراده هر فردی در تدوین این قوانین دخیل می‌باشد. لذا اطاعت از قانون عقل عین اختیار می‌باشد.

بنابراین این آزادی بیرونی بدان سبب حائز اهمیت است که ضرورت و مشروعیت حکومت را موجه می‌سازد.

هر کسی دارای این وظیفه اخلاقی است که به حقوق شخصی دیگران احترام بگذارد، «من آنگاه از تامین مالکیت خود مطمئن می‌شوم که بدانم دیگری ملزم به این است که به دارایی من دست نزند و این امر زمانی تحقق پیدا می‌کند که افراد در یک قرارداد اجتماعی خود را سهیم بدانند.»<sup>۳۴</sup> در مورد ضرورت و مشروعیت حکومت، کانت چنین استدلال می‌کند که: «معمولاً چنین فرض می‌شود که فرد نمی‌تواند به عملی خصمانه در مورد دیگری مبادرت ورزد مگر اینکه بطور بالفعل از سوی وی خسارت دیده باشد. این نکته کاملاً درست است بشرط آنکه هر دو درست در درون یک حکومت مدنی قانونی به سر برند. زیرا این واقعیت که فردی به چنین حکومتی وارد شده است تضمین لازم را به دیگری می‌دهد، زیرا هر دو تابع یک حاکمیت واحد هستند. اما انسان (یا فردی) که در یک حالت طبیعی صرف بسر می‌برد مرا از چنین امنیتی محروم می‌سازد و از رهگذر همین حالتی که در آن در جوار من به سر می‌برد به من خسارت وارد می‌آورد. او ممکن است عملاً به نحو بالفعل (فاکتو Facto) به من خسارت نزده باشد اما بواسطه همین حالت بی قانونیش به من خسارت وارد می‌سازد. زیرا تهدیدی دائمی برای من بشمار می‌آید و من می‌توانم از او بخواهم که یا همراه من به یک حکومت مشترک قانونی وارد شود یا از مجاورت من دور گردد.»<sup>۳۵</sup>

بنابراین برای تحقق کامل بیرونی و اینکه هر فرد این حق مربوط به هر فرد دیگر را با مشارکت در مجموعه‌ای از اراده‌ها تضمین کند، باید جهت ایجاد حکومت گام برداشت. هر کسی دارای این وظیفه اخلاقی است که به حقوق شخصی دیگران احترام بگذارد. اما از آنجا که مردم هیچ راهی برای دانستن مقاصد دیگران ندارند تا زمانی که به یکدیگر تضمین ندهند که به حقوق یکدیگر احترام خواهند گذاشت بر حقوق شخصی خویش ایمن نیستند. لذا کانت می‌گوید که باید به زور افراد را وادار کرد که به درون قلمرو حکومت بیایند و این کاربرد زور عادلانه است: «ضرورت کاربرد زور مشروع عمومی بر یک امر واقع نیست بلکه بر یک تصور پیشینی عقل استوار است: زیرا حتی اگر فرض کنیم که مردم پیش از تشکیل یک حکومت مشروع عمومی در جامعه همواره خوش طینت و راست کردار بوده‌اند باز هم افراد، ملت‌ها و حکومتها هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که از خشونت دیگران ایمن هستند.»<sup>۳۶</sup>

کانت در ادامه بیان می‌کند که استفاده از زور علیه هر کس که غیر عادلانه رفتار کند تنها امری

عادلانه نیست بلکه عین عدالت و لازمه عدالت است. البته برای کاربرد عادلانه زور شرایطی وجود دارد که با فرض اینکه این شرایط رعایت شده باشد کاربرد زور در پشتیبانی از حق ذاتی آزادی، یک شرط لازم عدالت محسوب می‌شود. کانت در اینجا ضمن اشاره به وضعیت طبیعی بیان می‌کند که وضعیت طبیعی به دلیل طبیعی بودن نمی‌تواند یک وضعیت حقانی و عادلانه باشد؛ وضعیت طبیعی وضعیتی است فاقد حقانیت و عدالت یعنی وضعیتی است که هرگاه حقوق افراد در آن مورد نزاع واقع شود قاضی صالحی وجود ندارد تا حکم عادلانه صادر کند، لذا هر کس حق دارد افراد دیگر را با توسل به زور ملزم کند از وضعیت طبیعی خارج شوند.

کانت ضمن اشاره به «قرارداد اولیه و اصلی» پیوستن مردم به قرارداد اجتماعی و سازمان دادن خود در درون یک حکومت را مطابق با عقل محض می‌داند و با این بیان خود را در سنت قائلان به قرارداد اجتماعی قرار می‌دهد. قرارداد اجتماعی کانت بر خلاف قرارداد مورد نظر هابزولاک یک قرارداد بالفعل نیست که مردم عملاً خواه بطور صریح و خواه بطور ضمنی موافقت خود را با آن ابراز بدارند. بلکه این تصور یا ایده قرارداد اولیه و اصلی یک تصور ضروری متعلق به عقل محض عملی پیشینی است که می‌باید ضرورتاً بوسیله همه ابناء بشر مورد موافقت قرار گیرد. در قرارداد‌های اجتماعی مردم عملاً موافقت خود را از طریق نحوه رفتارشان نشان می‌دهند. اما در قرارداد فرضی کانت مردم گویی به یک قرارداد اجتماعی متمایل گشته‌اند.<sup>۳۸</sup>

در مورد قوای حکومت کانت سه قوه را از هم متمایز می‌سازد و بیان می‌کند که هر حکومتی دارای سه قوه است که این قوا خود با اجزاء سه گانه قیاس قابل مقایسه است: قوه مقننه در حکم کبری، قوه مجریه در حکم صغری و قوه قضائیه در حکم نتیجه قیاس است. اما قدرت قانونگذاری فقط می‌تواند متعلق به اراده همگانی مردم باشد و چون این منشأ تمام حقوق است قطعاً نمی‌تواند به کسی زیان برساند. بنابراین اراده هماهنگ همگانی تا آنجا که امر واحدی را همگان برای هر یک و هر یک برای همگان بخواهند صلاحیت قانونگذار بودن را دارد. بنابراین اعضای یک چنین جامعه‌ای که برای قانونگذاری با هم متحد شده‌اند شهروندان حکومت محسوب می‌شوند.

در حکومت مورد تأیید کانت افراد تابع حکومت نیستند بلکه شهروند محسوب می‌شوند. در حکومتی که تفکیک قوا مراعات شده باشد حکومت تابع اصولی عقلانی باشد و اعضای جامعه از اجزاء مقوم حکومت هستند رابطه آنها با حکومت اطاعت و تبعیت نیست بلکه از نوع دخالت در حکومت است. آنها خود تشکیل دهنده حکومت‌اند. رابطه آنها با حکومت همانند رابطه نقاط پیرامون دایره است اما در حکومت‌هایی که تابعیت مطرح است و رابطه افراد با حکومت بر مبنای اطاعت است. رابطه افراد با حکومت همچون رابطه قاعده مثلث با راس مثلث است: حکومت از یک نقطه بر تمام آنها مسلط است و آنها چاره‌ای جز اطاعت ندارند.

کانت سه صفت لازم و ذاتی برای یک شهروند (بعنوان شهروند) برمی‌شمارد.<sup>۴۰</sup>

۱. آزادی مدنی (اختیار): یعنی شهروند فقط از قوانینی اطاعت می‌کند که خود او در تحصیل آنها شریک است.

۲. تساوی مدنی: به این معنا هیچگونه برتری دیگران نسبت به او که موجب وابستگی او به دیگران باشد وجود ندارد.

۳. استقلال مدنی به این معناکه موجودیت و موقعیت شهروند در جامعه مدنی ناشی از تصمیم دیگران نیست بلکه نتیجه تصمیم شخصی است بنابراین در حقوق اجتماعی کسی نمی‌تواند نماینده و قیم شخصیت مدنی او باشد.

کانت تنها شرط شهروندی را توانایی و استعداد رای دادن ذکر می‌کند.<sup>۴۱</sup> و در ادامه شهروندان را به دو قسم فعال و منفعل تقسیم می‌کند و می‌گوید شهروند واقعی کسی است که دارای سه ویژگی شهروندی باشد و چنین شهروندی، شهروند فعال محسوب می‌شود.

یک بازرگان یا یک صنعتگر، مستخدم خانه و به طور کلی هر شخصی که حضورش در جهان وابسته به فعالیت خودش نباشد اصولاً "فاقد شخصیت مدنی هستند و اینها در جامعه مشترک‌المنافع، خادم محسوب می‌شوند چون باید توسط افراد دیگر هدایت و محافظت شوند لذا فاقد استقلال مدنی‌اند.

### منع شورش و انقلاب

کانت وجود قوای سه گانه را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند و برای هر یک وظایف خاصی قائل است و بیان می‌کند که برای تکمیل ساخت حکومت هر کدام مکمل دیگری است، و لذا تابع یکدیگرند بطوریکه یکی از آنها برای تقویت قوای دیگری نمی‌تواند کار آنها را انجام دهد و موقعیت آنها را غصب کند بلکه هر کدام واجد وظایف خاص خویش است و چون این قوا به موجب قوانین اختیار شکل گرفته‌اند لذا شورش و انقلاب جهت برافکندن بنیان حکومت امری توجیه‌ناپذیر است. اراده قانونگذار در مورد تعیین حق من و حق تو غیر قابل توییح است. قوه مجریه در شخص عالی‌ترین مقام حکومت، غیر قابل مخالفت است و حکم عالی‌ترین مقام قضائی غیر قابل لغو است.<sup>۴۲</sup>

استدلال کانت مبنی بر منع شورش بر این امر استوار است که شورش کیان جامعه را به هم می‌ریزد و چون جامعه مبتنی بر یکسری خواسته‌های موقتی شکل نگرفته بلکه بر اساس، ضرورت عقل صورت گرفته است لذا هرگونه شورش مانع از دست یافتن به یک جامعه ایده آل و صلح پایدار می‌انجامد. کانت این منع شورش را مطلق می‌داند و بیان می‌کند که حتی اگر حکومتی ظالمانه بود باز باید از آن حمایت کرد و فقط راه اصلاح را در پیش گرفت: «بنابراین نتیجه می‌شود که همه مقاومت‌ها در برابر قوه اعلای قانونگذاری همه تحریکات اتباع حکومت به بیان خشونت‌آمیز ناراضیاتی خود همه کارشکنی‌هایی که به شورش منجر شود بزرگترین و پرمجازات‌ترین جرایم در یک جامعه مشترک‌المنافع است. زیرا این جرم اصل بنیان جامعه را نابود می‌سازد و این منع مطلق است».<sup>۴۳</sup>

بنابراین چون حکومت فقط برای آزادی بیرونی افراد تشکیل یافته لذا شورش یا مقاومت علیه هر

حکومتی برابر است با عمل بر مبنای قانونی که همه حکومتها را ناامن و متزلزل می‌سازد و لذا این منع نه تنها مطلق است بلکه ضرورتاً نیز مطلق باید باشد. شورش و مقاومت مستلزم اتخاذ قوانینی است که حکومت را غیر ممکن و حقوق را بی اثر می‌سازد و امید به پیشرفت مردم را به یاس مبدل می‌کند. به این ترتیب تنها در صورتی که مردم در درون حکومت‌های امن که خود عضو یک فدراسیون سالم از حکومتهاست جای داشته باشند می‌توانند به سمت غایت نهایی طبیعت که همان رشد کامل فرهنگ بشری و دستیابی به کمال اخلاقی است پیشرفت کنند. بنابراین ما چاره‌ای نداریم جز اینکه در یک فدراسیون جهانی که متشکل از انواع حکومت‌هاست جهت دست یافتن به یک صلح دائم عضویت پیدا کنیم. اما این صلح دائم که نهایی‌ترین غایت کل حقوق ملی است در نظر کانت یک معنای دست‌نیافتنی است اما ما باید همواره آن را بعنوان یک آرمان و ایده در نظر خود داشته باشیم: «اما اصول سیاسی جوای این غایت، یعنی تحقق چنان اتحادیه‌ای از ملتها که در جهت تقرب مدام به این وضعیت مفید باشد چون تقرب مدام به این غایت یک تکلیف و لذا حق افراد انسان و به تبع آن حق ملت‌هاست، قابل وصول می‌باشد».

### نتیجه

با تامل در آنچه که تحت عنوان فلسفه سیاسی کانت مطرح است درمی‌یابیم که تامل کانت در قلمرو سیاست واجد گستردگی، عمق و انسجام مطلوبی است و این امر باز یافتن جایگاه واقعی او در تاریخ اندیشه سیاسی غرب را ضرورت می‌بخشد. حق آزادی بعنوان یکی از حقوق اولیه انسانی، از چنان اهمیت والایی برخوردار است که هر گونه الزام و اجباری باید در مطابقت با آن باشد و بر این اساس حق را می‌توان الزام بر مبنای آزادی و بر قانون برآمده از اراده عمومی دانست و اطاعت از این قانون یعنی قانون برآمده از اراده متحد همگانی آنگاه که با روح آزادی همراه شود مشروع و عقلانی است.

تاکید کانت بر حکومت جمهوری بعنوان بهترین و مطلوبترین نوع حکومت که در آن به جمیع شهروندان بعنوان افراد آزاد و برابر و خود آئین احترام گذاشته می‌شود از نکات برجسته فلسفه سیاسی کانت است و این نوع حکومت نهایتاً باید در سطح وسیع آن یعنی جمهوری جهانی حاکمیت یابد. چه در آن فضا است که احترام متقابلی بوجود می‌آید که در آن هر کسی می‌تواند بدون مزاحمت دیگران به تعقیب فعالیت‌های عقلانی و مشروع خود بپردازد.

۱. عنوان رساله کانت: Zum ewigen friden میهم می‌باشد اما سه معنی برای آن ذکر گردیده است. درباره صلح پایدار - بسوی صلح پایدار - در صلح پایدار.

۲. این مقاله را آقای منوچهر صانعی دره بیدی تحت عنوان معنای تاریخ در غایت جهان وطنی ترجمه کرده‌اند.

۳. این مقاله توسط آقای همایون فولادپور تحت عنوان روشنگری چیست؟ در پاسخ پرسش ترجمه گردیده است.

۴. کانت از ۱۷۸۱ تا ۱۷۹۸ یعنی به مدت هفده سال نه اثر سیاسی یا دارای بخش سیاسی منتشر کرده است. برای اینکه تمامی آثار سیاسی کانت در یک جامعه یک جا معرفی شود. در اینجا جدول آثار سیاسی او به همراه محور اصلی هر متن ارائه می‌شود.

جدول آثار سیاسی کانت

ردیف	اثر سیاسی کانت	سسال انتشار	نوع تالیف	تعداد صفحات	موضوع اصلی
۱	بخشی از سخنش <i>خرد ناب</i>	۱۷۸۱	کتاب	۱	ایده نظام دولت کامل
۲	معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی	۱۷۸۴	مقاله	۱۴	ایده کاملترین سازمان مدنی عادلانه
۳	بنیاد مابعدالطبیعه اخلاقی	۱۷۸۵	کتاب	۱۳۹ (تسرجمه فارسی)	ایده انسان غایت فی نفسه، انسانها بعنوان قلمرو یا مملکت غایات، آزادی خصلت ذاتی فرد
۴	روشنگری چیست؟ در پاسخ به یک پرسش	۱۷۸۵	مقاله	۹	اندیشه کاربرد فرد در امور عمومی (زندگی سیاسی)
۵	نقد قوه حکم	۱۷۹۰	کتاب	۵ (تسرجمه فارسی)	ایده قدرت قانونی و جامعه مدنی
۶	صلح بابدار: یک تحقیق فلسفی	۱۷۹۵	مقاله	۳۷	اصل متعالی (عمومی شدن)
۷	منافیزیک اخلاق	۱۷۹۷	کتاب	۴۲	حس، نفس و قدرت مردم در دولت
۸	بخشی از جدال دانشکده‌ها	۱۷۹۷	کتاب	۲۴	پیوند انقلاب فرانسه و روشنگری

\* - حسین کمالی و عباس منوچهری تاملی بر فلسفه سیاسی کانت، نامه مفید، فصلنامه علمی، پژوهشی دانشگاه

\* - تعداد صفحات باستاند متن انگلیسی مجموعه آثار سیاسی کانت است.

۵. ر.ک. - راجراسکروتن، کانت، ترجمه علی پایا، انتشارات طرح نو، ص ۱۷۰
۶. فلسفه حقوق، کانت، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۳۵
۷. همان، ص ۶۶
۸. ر.ک همان
۹. همان، ص ۵۱
۱۰. همان
۱۱. همان، ص ۵۱
۱۲. همان ص ۵۴
۱۳. ر.ک: راجراسکروتن؛ کانت؛ ص ۱۷۵ - ۱۷۲
۱۴. فلسفه حقوق، ص ۴۱
۱۵. همان، ص ۷۴
۱۶. همان
۱۷. همان
۱۸. صادقیان، بتول، آزادی در فلسفه کانت، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، تابستان ۷۹، ص ۲۰۷
۱۹. فلسفه حقوق، ص ۸۲
۲۰. حقوق طبیعی و تاریخ، لئو اشتراوس، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۲۵۵
۲۱. فلسفه حقوق، ص ۸۴
۲۲. همان، ص ۸۵
۲۳. همان
۲۴. همان
۲۵. همان، ص ۱۰۶
۲۶. همان
۲۷. همان، ص ۱۰۷
۲۸. همان، ص ۱۱۱
۲۹. همان، ص ۱۲۵
۳۰. همان
۳۱. همان، ص ۱۲۸
۳۲. همان، ص ۱۲۹
۳۳. همان، ص ۱۳۳ - ۱۳۲
۳۴. سلسله بحث‌های دکتر شاقول پیرامون فلسفه سیاسی کانت، بهمن ۸۰
۳۵. راجراسکروتن، کانت، ص ۱۸۹، عنوان اصلی منبع:

repetual peace: Aphiosophical sketch in Kants political writings

۳۶. فلسفه حقوق، ص ۱۶۷

۳۷. همان، ص ۱۶۸

۳۸. راجر اسکروتن، کانت، ص ۱۹۳

۳۹. فلسفه حقوق، ص ۱۶۹

۴۰. همان، ص ۱۷۰

۴۱. همان

۴۲. همان، ص ۱۷۰

۴۳. راجر اسکروتن، کانت، ص ۱۹۸

عنوان اصلی منبع:

may be true in theory but it does not Apply in practice in conts political writings. p .81)

(on the comon saying: this

۴۴. فلسفه حقوق، ص ۲۱۴

منابع:

الف - فارسی

- اسکروتن راجر، کانت، ترجمه علی پایا، انتشارات طرح نو، چاپ اول ۱۳۷۷

- اشتراوس لئو، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۷۳

- بلوم ویلیام تی، نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، نشر آران ۱۳۷۳

- روسو ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه عنایتا...، شکیباپور، انتشارات طرح نو ۱۳۷۹

- شاقول یوسف، آزادی در فلسفه کانت، رساله دوره دکتری، دانشگاه تهران ۱۳۷۸

- کانت ایمانوئل، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول ۱۳۸۰

- کمالی حسین و منوچهری عباس، تأملی بر فلسفه سیاسی کانت، فصلنامه مفید، سال هشتم شماره ۲۵

ب - انگلیسی

Dominance: The Philosophy of Immanuel Kant; London: Oxford University Prees, 1940

Jones W.T, Morality and Free

Paton. H. J, Kant's Metaphysic Of Experience; London: George Allen 1955